

محمد زهیری

شاعری آرام

خلوت‌گزیده

و

تپاشگر



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

علیرضا - طبایی



در میان گروهی که در چند دههٔ اخیر، به
کار شعر و شاعری پرداخته‌اند، بی آنکه جنبهٔ

صالت کار ، خاستگاه شعری و جایگاه آثار آنان ، و نیز کیفیت داوری دستداران هنر و آشنایان به لحظات شعر و شاعری ، مورد نظر باشد ، می توان به تنی چند اشاره کرد که حداقل ، از دیدگاه نشر آثار خود ، چه به گونه کتاب ، و چه به صورت چاپ پراکنده ، اشعار خود در مطبوعات و پی گیری مداوم در این کار ، قابل بررسی اند . محمد زهری از جمله این چهره هاست .

زهری در مقدمه می کوتاه که بر پیشانی آخرین کتاب خود " مشت در حیب " در سال ۱۳۵۳ ، نوشته ، بدین گونه ، خود را شناسانده است :

" محمد زهری ، در مرداد ماه سال ۱۳۰۵ در روستایی از توابع شهسوار زاده شد و در شهرهای ملایر ، و شیراز ، سالیانی از عمر خود را گذراند و عاقبت از سال ۱۳۲۰ مقیم تهران شد . به سال ۱۳۳۲ ، در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران ، لیسانس شد و بعدها ، دوره دکتری همین رشته را به پایان رساند .

از سال ۱۳۳۵ تا کنون در کارهای دولتی ، مشاغلی چون دبیری ادبیات فارسی ، کارمندی سازمان برنامه ، مشاورت مطبوعاتی وزارت فرهنگ و هنر و کتابداری کتابخانه ملی را ، به عهده داشته و اینک معاون کتابخانه ملی است . کار قلمزنی را از فکاهی نویسی ، در روزنامه توفیق (۱۳۲۴) آغاز کرد و سپس داستان و مقاله برای روزنامه ها و مجلات نوشت . از سال ۱۳۳۰ به شعر پرداخت ، و نخستین کتاب شعرش در سال ۱۳۳۴ منتشر شد . تا کنون شش دفتر شعر انتشار داده و در زمینه کتابشناسی ، ۱۳ مجلد کتاب به چاپ

رسانیده است . "

آچه را که باید به این " زندگینامه " کوتا افزود اینست که زهری ، در حال حاضر ، معاون کتابخانه ملی نیست و در وزارت فرهنگ و هنر سمتی دیگر دارد . نیز از زهری ، تا کنون مجموعه های زیر منتشر شده است .

۱ - جزیره - مجموعه ۴۹ شعر ، (اسفند ماه هزار و سیصد و سی و چهار - تهران ، امیر کبیر)
۲ - گلایه - مجموعه ۴۵ شعر ، (زمستان هزار و سیصد و چهل و پنج - تهران ، انتشارات اشرفی)

۳ - شنامه - مجموعه شعر ، (پاییز هزار و سیصد و چهل و هفت - تهران ، انتشارات اشرفی)

۴ - ... و ششم - مجموعه ۲۴ شعر (اردیبهشت ماه هزار و سیصد و چهل و هشت - تهران ، نیل)

۵ - برگزیده اشعار - (سال هزار و سیصد و چهل و هشت ، تهران ، بامداد)

۶ - مشت در حیب - مجموعه ۷۷ شعر ، (سال هزار و سیصد و پنجاه و یک ، انتشارات اشرفی)

* * * * *
مطالعات فرهنگی

اولین مجموعه آثار زهری ، در سال ۱۳۳۴ زیر عنوان جزیره ، در برگزیده ۴۹ قطعه ، چاپ و منتشر شد . در این مجموعه شاعر ، در مقدمه می کوتاه ، زیر عنوان " حرف را رها کنیم " به مسائلی چند اشاره کرده است . از جمله می نویسد :

" ... آنقدر خوانده ام و شنیده ام و دیده ام که این عرور بر من جیره نشود که کار خویش را از هر لغزش و ناسازی ، تهی بدام و آنرا به کمال

بیام . . . از همین است که از هر خورده‌گیری
هر چند هم تاب فرسا باشد ، خاطر نخواهم
رنجانم . چشمداشتم این است که صاحب نظر ،
گناه غفلتم را بر من نبخشاید و به چشم بکشد ،
باشد تا از این نهج ، زادی برای آینده بیاندوزم . . . "
نمی‌دانم آیا شاعر " مشت در جیب " امروز
هم ، هنوز همین عقیده را دارد و آیا تصور
می‌کند " آنقدر خواننده و شنیده است که این غرور
بر او چیره نشود و کار خویش را از هر لغزش و
ناسازی ، تهی بداند . . . " و یا نه ؟ و آیا امروز
هم ، از اینکه " گناه غفلتشی " را به او ، یادآور
شوند ، خاطر نمی‌رنجانم ؟

به هر تقدیر ، زهری ، در اولین مجموعه
آثار خود ، جزیره ، چهره‌ی نامشخص دارد ؛
چهره‌ی که نمی‌توان ، آنرا ، به تمامی ، از آن
آو دانست . کارهای این کتاب ، که در حقیقت
حاصل تلاش او ، در سالهای آغاز شاعری است ،
در فضای آثار شاعران نام آور آن دوران ، یعنی
توللی ، نادر پور و گاهی نیما است . فرم اکثر
آثار " جزیره " ، چهار پاره است و ترکیبات ،
از آن دست ترکیباتی است که بعدها ، رنگی از
فرمالیسم گرفت و پیوسته‌ی از تصنع به دوران
بسته شد . در سرتاسر این کتاب ، مثل اکثر
مجموعه‌هایی که در همان سالها ، منتشر شده است ،
به قولی " اندوهی بود لر وار و سیاه ، سایه
انداخته است . " و شاعر ، در آثار گویندگان این
سالها ، آدمی است بی پناه ، تنها ، سرگردان ،
که یادر جستجوی مرگ است و یا در آرزوی معشوقی
خیالی . و شعرها ، پیش در آمدی از توصیف

طبیعت دارند . در قطعات نیمه نخست کتاب ،
فضای اندیشه ، در شعرها ، همان فضای تکراری
شعر گذشته است و آنچه به چشم می‌خورد ، در
حقیقت ، تلاش ناموفقی است در جهت آمیزش
این فضا ، با فرم امروز ، و آن هم نه چندان
منسجم و با بیانی ، نه چندان موجز :

سوز و گداز است مرا
زخمه‌ناز است مرا
عقده راز است مرا
داغ نیاز است مرا
نالہ ساز است مرا
همت باز است مرا

لیکن در پیش رخت

گنگ و زبان بسته شدم !

* * *

فسون مار است ترا
لطف بهار است ترا
لاله عذار است ترا
زیب و نگار است ترا
میل قرار است ترا
بوی دیوار است ترا
لیکن از این خامشیت
ریش دل و خسته شدم !

(تهران - دی ماه ۱۳۳۱)

ترکیباتی از قبیل " لاله عذار " - " میل قرار "
" زخمه ناز " و " ریش دل " و . . . بیانگر
واقعیت روشنی است که به آن اشارت رقت . آثاری
از این دست ، که در " جزیره " می‌توان به فراوانی

* * *
 امروز اگر خوابم
 خونین دل و پرتابم
 چون رگشته خشک آبم
 مهرم که نمی تابم

* * *
 زانست که پاییز است
 نجوای شب آویز است
 هنگامه گلریز است
 هجران دل انگیز است

ص ۴۴

اما پاره‌ی از قطعات این کتاب، از دیدگاهی دیگر هم، قابل نگرش هستند. در آن سالهای داغ، گاهی زهری جوان هم، تحت تأثیر محیط و اجتماع و جریان‌های اجتماعی و سیاسی روز روزگار، قرار می‌گیرد، و گاه با جریان همراه می‌شود و حاصل تأثیر و تأثر او، آثاری است که باز هم حاصل آمیزش زبانی کهنه و کلیشه‌ی، کلماتی شناسنامه گرفته از شعر کلاسیک، فرمی که گهگاه به بحر طویل نزدیک می‌شود، و مفاهیمی کلی است که اکثر، تا سطح شعار، آن هم شعارهایی سطحی، تنزل می‌کند. به اضافه اینکه گاه، برش مصراعها، ناشیانه و نابجا صورت می‌گیرد و در فضای کلی اشعار، شعاعی از امیدواریهای مرسوم آن زمان، رخ می‌نماید. به قسمتهایی از شعر "به فردا" توجه کنید:

از آن سراغ گرفت، در حقیقت سیاه‌مشق‌هایی است بسیار ابتدایی برای شاعری که به راه افتاده است. وقتی خواننده‌ی آگاه، "جزیره" را می‌خواند، به این نتیجه می‌رسد که گوینده، آن، انسانی است با اندیشه‌ی گران از باورهای شعر کلاسیک، و سرشار از مثنی محفوظات تکراری، بی آنکه خود به کشف و شهودی نائل آید؛ و در حالتی که از پشت عینک شعر دیگران - و به ویژه گذشتگان - به اطراف و زندگی می‌نگرد، در قلمرو احساس و اندیشه، با همان دست‌افزارهای شاعران انجمن‌نشین به به گو، خواسته برای عقب نماندن از فاصله، "شعر نو" هم بگوید. منتها، فقط قالبهای قصیده، غزل، قطعه، مخمس و رباعی را به چارپاره تبدیل کرده است و یا قالبی شبیه به آن. این نمونه‌ها را ببینید:

شمع فروزنده عیشم کنید
 تیرگی پر عذابم دهید
 بی اثر مستی نوش آفرین
 تلخی صد خم شرابم دهید

* * *
 به چشم قحطی زده و شوره زار
 سرشک بسیار سراپم دهید
 همچو یکی زاهد پرهیزکار
 دلهره، روز حسابم دهید

ص ۲۳

* * *
 زجر و عتابم دهید
 سوز ریابم دهید ...

ص ۲۴

... نشانندیم این نگین صبح روشن را
به روی پایه انگشتر فردا
و خون ما ،

به سرخی گل لاله

به گرمی لب تبتدار بیدل

به پاکی تن بیرنگ زاله

ریخت بر دیوار هر کوچه

و رنگی زد به خاک تشنه هر کوه ...

* * *

... و پرپر میزند ارواح ما ،

اندر سرود عشرت جاویدتان

و عشق ماست لای برگهای هر کتابی را

که می خوانید ...

* * *

... کسی از ما

نه پای از راه گردانید ،

و نه در راه دشمن گام زد .

که " برش "ها درست سر مفصلها ، فرود

نیامده ، ترکیبات رنگی از تازگی ندارد و گاه ،

چند سطر را ، باید به دنبال هم خواند . در

مجموعه اول ، زهری ، در شعری هم که تا اندازه ای

نشانه ای از استقلال دارد ، تا پایان موفق نیست ؛

گاهی گریزی به شعر گذشته می زند و به اصطلاح

" ناخنکی " به ترکیبات دیگران ؛

راه بر رهگذار جمع گرفت

گریه عمر سوز شمع گرفت

بوسه زد بر رخان ترگس مست

رفت بر عاج تاج کوه نشست ...

همه در کار زندگی بودند

نالۀ زار زار نشنودند

پنجه در پنجه عدو کرده

شاهد فتح ، آرزو کرده ...

ص ۳۶

زبان شاعر " جزیره " زبانی است که هیچ

شوقی ، الهیایی ، شوری در خواننده بر نمی انگیزد ؛

دینامیک نیست ، مرده است ؛ در این زبان ، نه

به ترکیبی تازه بر می خوریم و نه به کاربرد تازه ای

از کلام در خدمت مفاهیم . نه فخامت زبان آنروز

توللی و نادرپور را دارد ، نه غرابت زبان نیما را .

نه تازگی کلام نصرت رحمانی جوان را ، و نه خشم

و خروش زبان شاملوی سالهای ۳۰ را . مضافاً به

اینکه از فصاحت هم ، به دور افتاده است ؛

آنجا ، زنی غریب مرا پیش خود نشاند

من را ، میان بازوی خود ، نوش مهر داد .

رویم میان گیسوی شب آفرین کشید

دست نوازشی ، به سر وحشیم ، نهاد

ص ۱۵۱

* * *

روز دیگر ، آفتاب نیمروز

بستر مرداب ، چون زربفت کرد

ص ۱۶۵

و یا :

آورده ام بقصه که چون ساز قلب من

شد کوک چیره دستی دستان روزگار

در انتظار زخمه ای از خویش رفته ام

زهری ، از همان آغاز کار شاعری ، الفت خود را به قالبهای کوتاه نشان می دهد و اگر از کهنگی محتوی در این گونه اشعار ، در این مجموعه ، بگذریم ، می توان او را در این راه ، موفق یافت ، و موضوعی که برای من ، جالب است ، این است که شاعر در مجموعه اول خود ، گاه گاه ، غزلهای خویشتن را ، از نظر کتایت ، به گونه جار پاره پوشته است !

وزن اشعار ، اگر چه همانطور که قبلا اشاره شد ، گاه به گاه ، بر اثر عدم رعایت برش صحیح در مفصلها ، دچار نوعی اختلال می شود ، اما در مجموع ، به جز یک مورد ، کاملا رعایت شده است و آن مورد ، این است :

اما چو پر بگشودم

که حرف " ب " در کلمه " بگشودم " زائد است ، اگر چه من عقیده دارم این لغزش چایی ، حاصل هنر حروف چین است و نه شاعر ، از محتوی اشعار جزیره بگویم که خوشبختانه ، زهری ، در این فلمرو ، از همان آغاز ، راه سلامت می پوید ، به این معنی که ، اگر چه " جزیره " ، بیشتر حدیث نفس است ، سخن از خواهش های تن است ، و " شرح این هجران و این سوز جگر " ، در آن ، می توان نشانی از سوگ انسانی ، اندیشه های مردمی ، و لایه بر تنهایی و غربت عظیم انسانی را یافت ؛ و اگر چه مقابله زهری ، با این گونه لحظات ، بیشتر حاصل تجربه های ذهنی است تا عینی ، و کلماتی

که از صافی ذهن او گذشته و بر کاغذ ، حالتی منظوم یافته اند ، نتیجه ، تگرش عمیق شاعر ، در برخورد های تجربی و فردی نیست ، و اگر چه کلام او ، حالتی از کلی گویی دارند ، ولی به عنوان طلیعه ، آغازی خوش دارند . نیز ، گاهی این دیدگاه ، از شیوهی دیگر مایه می گیرد و به گونهی دلنشین مطرح می شود که به باور من ، اوج کار زهری را در این کتاب ، نشان می دهد . از این دست کلام می توان به شعری اشاره کرد که در آن ، شاعر ، به تصویرگری روزی بارانی دست می زند ، و حالت مردی را بیان می دارد که در اتاق خود ، در اندیشه روز آفتابی و طلیعه خورشید است و سیرو گلگشتی در مزرعه و بر فراز دره . اما اگر چه روز و شبی را با این امید شیرین ، به پایان می برد ، اما سرانجام ، فردا صبح ، باز هم ، هنگامی که پنجره را می کشاید تا آفتاب را بر چهره خود ، و در دست خود ، لمس کند ، در می یابد که روز عالم را ، در آفاق اندیشه و در برابر خود ، روزی ابری می بیند و باز هم ناله باران است و آسمان که در حصار ابرها ، محبوس مانده است ... (شعر

روز بارانی - ص ۸۳ - ۸۸) :

صبح فردا ، چون

چشم من شد باز

ناودان می خواند :

- " روز عالم ، باز

روز بارانی ست ... "

* * *

بحر خشم آلود

برکشید آواز:

— روز دریا ، باز

روز توفانی است ... "

در نیمه دوم کتاب ، زهری ، کم و بیش به استقلالی اندک ، دست می یابد . و این تلاشها به ویژه در جهت نگرش ناعرابه محیط و اشیاء اطراف خود ، و انسان ، و " خویشتن " می توان دید . او تلاشی سازنده را ، آغاز می کند تا شعر خود را ، از آنچه که از میراث گذشته ، از نظر دید ، کلمات ، ترکیبات ، محتوی و زبان ، به دامن خود ریخته ، اندک اندک بپیراید . این تکاپو و تلاش ، در شعر " راهزن پیر " بیشتر چهره می نماید :

بگاہ نیمروز از خشم خورشید

تن تبار صحرا ، خفته مدهوش

رمیده سایه از آشوب آتش

بپای چشمه خیز کوه خاموش

* * *

ز گرمی ، موج زن ، دریای شن زار

تف افتاده بدوش باد بیگاہ

گونہا ، سوخته از تشنه گامی

غبار آلوده تن ، افتاده در راه

* * *

رہی لولیدہ چون افعی پیچان

سرودم ، گم بہ دورادور صحرا

نہ می خیزد زرہ ، گرد سواری

نہ بر گوشی رسد بانگ شترها .

* * *

بہ پشت صخرہای تابیدہ از مہر

عرق ریزان نشسته رھزن پیر

تفنگ کهنہاش ، برشانہ حائل

نگاہش ، رفتہ دررہ ، مات و دلگیر ...

ص ۹۱

شاعر می گوید تا به راز و رمز مسائل دست یابد ، و دریابد کہ اگر دزدی هست ، بہ دلیل گرسنگی است و نیاز ؛ اما این تلاش اگر چہ فی حد نفسہ ، کاری است درست ، اما هنوز بہ آن مفہوم نیست کہ او ، موفق شدہ در تمام زمینہ های اندیشیدن بہ توفیق دست یابد ؛ و بہ ویژہ ، ابرار کار خود را ، کہ ہم اندیشہ است و ہم کلام ، از کاستی ها ، بپیراید . در این نیمہ ہم ، هنوز کلمات و ترکیبات قدیمی و ملال آور را ، نقشی ، بر عہدہ است .

از جوی ها ، پریدم و چون مرغ تیزبال

می رفتم از گذرگہ و دل ، در هوای شہر .

در آخرین نگاہ ، بدہ گفت چشم من :

" تف بر تو باد ، عمر مرا سوختی بقہر "

ص ۹۵

و این عدم استقلال کامل را بہ ویژہ در زبان

شاعر ، بہ وضوح می توان دید . هنوز سستی ها ،

رح می نماید . هنوز تصویر در آثار او ، و سخن او ،

فی المثل از شہر ، تصویری است کلی . و سخی

است با جان مایہی از ملال تکرار :

کندوی خانہ نام ، پراز مردمی کہ روز

اندر تلاش و شام زخود رفتہ ، خفتہ اند

تا از گرسنہ چشمی خود ، کیسہ پرکنند

بشودہ را نگفتہ و نشودہ گفتہ اند

* * *

سنگین و دل سیاہ ، دہان باز کردہ شہر

تا عنکبوت سان بکشد شیرہای ناب

با نام ، رنگ تنگی و با شور ، ساز سوز
با خون دل ، عجین شده ، هر قطره شراب ...

ص ۹۶

واگرمی خواهد ، توصیفی از آرزوهای ساهی -
لشگری در کار بازیگری تئاتر ، به دست دهد ،
همچنان با کلی بافی و خامی سخن می راند ،
همچنان ریتم وزن را ، در گیرودار برش مصرعها
از دست می سپد و گاه ، چنان می سراید که شاعری
کاملاً " نوپا " :

گفت با خود شاد :

- " عاقبت با ضربت شلاق استعداد

پشت بشکستم زگوهر ناشناسان

وین منم محراب دوران

خلق بندی من و من رسته و آزاد ... "

ص ۱۱۵

و یا :

بنابد سرشاعرم را زراه

بدشت عدو ، ره نوردم کند

نهد بار نامردمی بردلم

نیایشگر بزم دردم کند ،

* * *

کپی خواسته - عیش فانی دهر

بخواند مرا تا فریبم دهد

ز حرصی که بیگانه با عالمی است

غریبی عالم ، نصیبم کند ...

ص ۱۲۲

و باز :

در بندگی ، در سرکوی اوست

چو آنجا رسی ، حلقه در گوش کن

پرستنده‌ی آرزوی خودی

در آنجا ، خدا را فراموش کن !

ص ۱۳۸

و این تأسف همواره برای خوانندگان آثار
زهری ، و این داغ روی کارنامه شاعر ، مانده است

که در آن زمان ، که او ، باید سخن از روز و روزگار
و بازی‌های از ما بهتران می گفت ، و باید داستان

فرب خلق را ، از سوی بازیگران روز ، تصویر
می کرد ، و از تلاش دستها ، از " شکوفه‌های سرخ

بیراهن " ها ، ستایش می کرد ، به اوهام خود ،
مجال جلوه‌گری داده است و حتی بعدها ، از

تجربه‌های آن زمان ، حتی حصصی اندک در
آثارش نمی توان دید ، تاریخ سرودن شعر " است

اوهام " به تیرماه سال ۱۳۳۳ تعلق دارد :

به دیوارت گفندی برگشایم

فراز آیم چو شاهین بر سرپام

ترا در بستر خود ، خفته بینم

هویدا از پرنده نازک ، اندام

* * *

بر عاج گردنت ، داغی گزارم (گزارم ؟)

ز بوس تفته اندر کوره‌ی کام

جهی آسیمه سراز خواب نوشین

نگاهت از رخم دریابد ابهام

* * *

بپرسی : کیستی ؟ ... گویم : ندانم !
سراز پا ناشناسی ، مست و گمنام
صدایم را شناسی و گشایی
دوبازوی سپید نسترن قام !

* * *

دریغا ، بشکند آیینهی وهم
رسد از درگاهایم ، پیغام :
" نیایی مهربانش ، جز در آن دم
که بنشیننی بر اسب مست اوهام "

ص ۱۰۸

باری دریغا ...

زهری ، در اواخر " جزیره " همانگونه که
باید ، و سیرطبیعی کار و تکامل هنر هر هنرمند
است ، باز هم موفق تر می نماید ؛ منتها ، تنها
از دیدگاه زبان و انتخاب واژه ها ، او زبان توصیفی
خود را در شعر " یکشب از هزارویکشب " یافته است ،
و تنها ایرادی که بر زبان این شعر وارد است ، عدم
رعایت ایجاز در آن است ؛ اما روپهم رفته ، نسبت
به دیگر آثاری که در " جزیره " چاپ شده ، زبان
بهتری دارد . همین حال را دارد قطعه " در پشت
در " که هم مفهومی فلسفی را می توان از آن گرفت
و هم دارای بیانی رساتر است و سر انجام به
لحظه هایی از شعرهای زهری ، در این مجموعه
می رسیم که می توان آنها را ، آغازی برای راه
آینده او ، در قلمرو شعر دانست . لحظاتی در
این سطور :

می صد ساله می جوشید در پیمانۀ خورشید
نگاه آشتی در روشنان دیدگان می سوخت ...

ص ۲۱۲

خزان در برگریز هر چه سبزی می زند در چشم
فریبی تلخ ، گل داده است در هامون دلمرده ...

ص ۲۱۳

نیز :

چشمه ها ، جوشیده زیر کوه

کاسه های چاله ها را سیر کرده از عصیر ابر ...

ص ۲۲۹

اشعاری که صفحات آخر " جزیره " را به خود
اختصاص داده اند ، در مجموع ، نشانگر شیوه
نسبتاً تازه ، بیان ، نحوه تازه تر کاربرد واژه ها ،
و دیدنوترزهری است و هم ، وجود این قطعات
است که خواننده نخستین مجموعه را ، به سلامت
راه او ، در آینده ، امیدوار می سازد چرا که کلام ،
بافتی و لطافتی تازه تر دارد و پایان بندی
مصرعها ، اگر چه نه همیشه ، اما بیشتر از گذشته ،
درست انجام می پذیرد . زهری در پایان جزیره ،
با ارائه آن چند قطعه ، بالتسبه موفق نشان می دهد ،
در یافته که " دقایق شعر " را چگونه حس کند ،
کلمات را سبک و سنگین کند ، در انتخاب واژه ها ،
و سواً به خرج بدهد و از همه مهمتر چگونه " نگاه
کند " ، چگونه " بیان کند " . اشعاری چون " مرغ
ماهپخوار - ص ۲۲۵ - ۲۲۲ " و " زمین سوخته -
ص ۲۲۸ تا ۲۳۰ " از این دست است .

* * *

دومین مجموعه محمد زهری ، " گلایه " نام دارد و در سال ۱۳۴۵ ، چاپ و منتشر شده است . " گلایه " در حقیقت ، ادامه تکامل یافته تر " جزیره " است و تاریخ سرودن بعضی از قطعات

این کتاب، از تاریخ سرودن بعضی از آثار "جزیره" جلوتر است. چرا که مثلا "آخرین شعر" "جزیره" زیر عنوان "زمین سوخته" در تاریخ ۲۹ دیماه ۱۳۳۴ سروده شده، در حالی که دومین قطعه "گلایه"، با نام "خون سیاه" در تاریخ ۲۲ دیماه همان سال گفته شده است و از این دست اشعار، زیاد است که می‌گذریم.

اگر "جزیره" و قطعات آن، از نظر زبان، ترکیبات و گاه محتوی، دینی به اشعار توللی و نادرپور دارد و کمتر از زبان "نیما" متأثر است، در عوض "گلایه" گهگاه سنگینی تأثیر "زبان نیما" را تحمل می‌کند، و کمابیش، حالتی را که در بعضی از آثار "رحمانی" است - رحمانی سال سی تا چهل - به خود می‌گیرد. می‌توان گفت که زهری، بعد از "جزیره" به خواندن و تعمق کردن آثار نیما و سبک بیانی او، اقبال بیشتری نشان می‌دهد. من تنم می‌لرزد از انده گساری‌های این و آن که درون خویش، - از تشویش،

باشما پای گریزی هست و خواهد بردتان با خویش
- لیکن، وای بر من
او قفس را خورد خواهد کرد!

(ص ۱۵)

و این سطرها:
گرچه جانم می‌برد در حسرت یک بوسه‌ی عشقی به جان پیروز
لیک از جان می‌خورم سوگند...

(همان صفحه)

که می‌توان تأثیر زبان نیما را، به ویژه در قطعاتی چون "وای بر من" و "مرغ آمین" و... در آن یافت.

و نیز در این مجموعه، گاه به گاه، تأثیری از عصیان‌های آنچنانی رحمانی را، می‌توان به چشم دید. مثلا "در قطعه "بنده" شیطان":

دشنام می‌دهند، چو می‌بینند
من همچو سنگ، ساکت و سنگینم
نفرین کنند بنده شیطان را
آری، منم که در خور نفرینم

(ص ۲۱)

زهری، در مسیر شاعری خود، همچنان که گاه به گاه حدیث نفس می‌گوید، و از تنهایی، از امدهای بر باد رفته خود سخن می‌راند، از نگرینستر به زمان و محیط و زندگی قوم خود، غافل نمی‌ماند. کلام او، در مداری می‌چرخد که در محور آن، انسان نشسته است، و این توجه، گاه به گونه افسوس‌خواری بر عم فقر و مرگ و تهیدستی انسانی است که با سر انگشت‌های هنر، خون زندگی و زیبایی در رگهای فرش می‌ریزند (ص ۲۴ - ۲۳) و زمانی به صورت دربع پر روزگار آنان که هستی و سرنوشتشان،

- می‌جوشند بهر من
گرچه می‌دانم درست است آنچه می‌گویند، اما من
از کبوترهای پند دوستان، کاریز گوشم، مانده حالی
سنگ باران مصیبت گرچه گردد، بیش از اینم
راه خود را باز خواهم یافت

(ص ۱۴ - پلنگ)

و یا:
... از صدای پای اندرزی که می‌گوئید، می‌ترسم شود
انگیخته از خواب

وان زمان

گفتم که زهری ، در قلمرو شاعری ، از دیدگاه مفاهیم شعری ، همواره راهی به سوی سلامت می‌پوید ، ولی هرگز ، درخشش جوهر شعرش ، با رلالی زبان ، همراه نیست ؛ به عبارت دیگر ، در این مسیر ، و در این راه‌پیمایی ، همواره ، و بنا به اقتضای حالت هر شعر ، پای زبان ، کمی می‌لنگد ، مثلاً " هنگامی که شاعر ، از شهیدستی و مرگ قالی بافان سخن می‌راند ، اگر چه به مسئله‌ی انسانی پرداخته ، اما زبان ، فاقد آن شور و آن طغیان است که خواننده را برانگیزد ، در او اندوهی ، یأسی ، غمی و یا امیدی به وجود آورد . کلامش بر مدار تکرار می‌چرخد . او فاقد خلاقیت زبانی است ؛ یعنی در زبان ، خطر نمی‌کند ، کشفی نمی‌کند ، و خوشتر می‌دارد که از همان راه برود ، که دیگران رفته‌اند . و بدین گونه ، امیدی را که در پایان " جزیره " ، خواننده ، در خود می‌پرورد ، یکسره دست ناامیدی می‌سپارد . چنین گویند :

گلی سرخ

اگر بر سینهاآت آویخت یک زن
بدان او با تو جانانه است دیگر

* * *

گلی زرد ،

گلی سرخ

زنی بر سینهام آویخت دیروز

دل‌م افکند در گمراه تردید

نمی‌دانم که بیگانه است با من

و یا دلدار جانانه است با من

(ص ۲۸ - گل زرد ، گل سرخ)

و اگر وقت کنیم ، می‌توانیم دلیل این افسردگی زبان را ، در راه کاربرد تأثیرات حسی ، عاطفی و یا اجتماعی ، در باسَم ، زهری ، باید ، کلمات را در ذهن خود ، از صافی بگذرانند ، انتخاب کند ، سبک و سنگین کند ، لمس کند ، و بکند . مسئله در این است که هر کلمه ، ظرفیتی دارد ، و اگر درست به کار گرفته شود ، و تمام ظرفیت آن ، به کمک تلفیق با کلمات دیگر ، آشکار گردد ، زیبا ، جذاب و گوش‌نواز و پذیرفتنی می‌نماید ، و یکی از نکاتی که زهری ، لااقل در برهه‌ی از زمان که " جزیره " ، " گلایه " و " تنمہ " را می‌سرود ، از آن غافل بوده است ، عدم التفات به ظرفیت کلمه ، و بار عاطفی و حسی آن است . در شعرا و ، گاه ، کلمات ، به صورت وزن ، و یا به صورت معنی ، به کار برده می‌شوند ، و اشکال کار در اینجا است ، حال آنکه حتی اگر کلمه‌ی به صورت معنی هم ، به کار رود ، و شعرا از حرکت ، از زیبایی ، و از گیرایی بازدارد ، می‌توان با یاری گرفتن از کلمات دیگر ، به کمک تلفیقی تازه از واژه‌ها ، همان مفهوم را ، بیان کرد و به شعر اجازه داد ، به حرکت خود ، در روح ، در زمان ، و در خون انسان ، ادامه دهد . به عنوان مثال دو کلمه را در دو شعر زهری می‌گیریم ، که در یکی شاعر ، از ظرفیت شعری آن ، کاملاً سود برده و در دیگری ، نسبت به آن بی‌اعتنا مانده است . و همین بی‌اعتنایی باعث آمده که مصرعی در شعرا و ، نه تنها بهره‌ی از زیبایی نبرد ، بلکه در ذهن ، سنگینی کند :

هرگز نمی‌آرزد به " ضایع " کردن امروز شیرینش

(ص ۵۸)

و یا :

آسمان ، تاریک و " چرک " آلود و بی مهتاب

(ص ۶۲)

کلمات " صایع " و " چرک " از کلماتی هستند که کاربرد آنها ، در شعرا گرنه غیر ممکن ، بلکه دشوار است . ولی وقتی ترکیب کلمات ، مجموعه ای بی نقص می سازد که هم چشم ، هم گوش و هم ذهن ما را نوازش می کند ، آن کلمه خشونت خود را ، در صهریایی ترکیب ، از دست می نهد . و در این دو سطر ، این هارمونی ، با " صایع " ، سر ناسازگاری دارند ، و به عکس ، " چرک " در سطر دوم ،

البته ، نمونه این عدم التفات به ظرفیت شعری کلمه ، در کار زهری ، در " گلایه " باز هم هست .
من " اندیشمند " از خویش می پرسم

(ص ۳۵)

صدای پای ما با ضربه دلپایمان ، " جور " است

(ص ۳۹)

دست بادی ، گرچه جام جان ، تهی کرد از شراب
پاک " اطمینان "

(ص ۱۲۶)

و سرانجام ، در این سطر ، که واژه " رهها " در گوش ناخوشایند ، می نشیند ، و فی المثل ، به جای آن می شده سادگی از " هر راه " سود جست .
من با تو ، از رههای بی برگشت می گفتم

(ص ۴۱)

و مورد دیگر ، همانطور که در صفحات گذشته یاد آوری شد ، عدم دقت در برش مصرع ، در مفصلهاست . و این موضوع به خصوص از این جهت قابل اهمیت است که برش غیر طبیعی ، یکباره ریتم

اصلی شعرا ، دچار نوعی سکون ، نوعی ایستایی و سرانجام نوعی آزرده گی ذهنی می کند . به این چند خط دقت کنید :

زهر تصویر ، در آئینه ، بیزار است
چه خویشی با چنین درویش ناخویشی
در این هنگامه ، هنگامه ها ،

میان ما نه جای آشتی ، نه جای زنهار است . . .

(ص ۱۰۲)

در سطر سوم ، برش طبیعی مصرع یا باید بعد از (در این هنگامه ی هنگا) فرود می آمد که طبیعی است از نظر مفهوم ، کامل نیست ، بلکه مضحک می نماید ، و یا باید در ادامه آن ، کلمه بی دو سیلابی ، می آمد و مثلا " اینگونه می شد .

در این هنگامه ی هنگامه ها ، باری

و گفتنی ست که از این گونه اهماالها ، در کتاب ، فراوان است . اما اگر این نوع سرودن ، و این نوع برش را نه حساب شیوه ، و سلیقه شاعر بگذاریم ، به مواردی دیگر بر می خوریم ، که وزن ، دچار لغزشهایی است . شاید بتوان آنها را به حساب غلطهای جایی گذاشت ولی ، در " گلایه " از غلظنامه خبری نیست . چند نمونه به دست می دهم :

ولیکن من در میان مردم چشم سیاهت ، مردمی دیدم

(ص ۳۹)

که در این سطر یا " ولیکن " باید تبدیل به " ولی " شود یا یکی از کلمات " من " و یا " در " حذف شود . و نیز :

هیچکس را سراغی از شب من نیست

(ص ۹۳)

بز در این سطر :
جا نمی نشینم از دم خشمی

(ص ۲۱)

همچنین در این سطر :

کروز

— شاید پس از هزار سال

(ص ۱۳۲)

درد و مورد آخر ، لغزش وزنی رخ نموده است
نه دیگر نمی توان آنهارا به حساب غلط جایی گذاشت .
در مورد اول برای آنکه این سطر هم روال
صلی وزن شعر را به خود بگیرد ، باید کلمه‌ای مثل
"هم" به قبل از "سراعی" اضافه کرد . مورد دیگری
هم ، در کار زهری می توان سراغ گرفت و آن ، به
کار بردن کلماتی است که اگر چه قصد شاعر ، از
به کار گرفتن آنها ، در شعر ، وسعت بخشیدن به
بیان خویش بوده است ، اما به دلیل تعارض مشبه
با مشبه به ، و دور بودن مفاهیم اصلی این دو ،
و عدم سازش آنها با یکدیگر به قصد افاده معنی
واحدی ، شکل شعرا ، دگرگون کرده اند . و حالتی
نزدیک به طنز به کلام داده اند . به این دو نمونه
دقت کنید :

از هراس باران ،

"قوزه" ی پنبه ایمان ،

در پس پستوی نسیان ، پنهان است

(ص ۱۱۲)

و یا :

تا توان از سینه خاربیا بان ، " شیرخشت عافیت "

دوشید .

(ص ۱۲۷)

اما اگر چه ، در " گلایه " هم ، قطعاتی هست
که مانند " جزیره " ، از دیدگاه زبان ، محتوی ،
و از نظر لغزش وزنی ، و یا عدم التفات به ظرفیت
شعری کلمات می توان بر آنها انگشت گذاشت . در
عوض قطعات خوب نیز ، به فراوانی به چشم می آید .
زهری در این قطعات ، دریافت خود را ، از زندگی ،
از محیط ، و از درون ، در قالب کلماتی متناسب ریخته و در مجموع
آثاری خلق کرده که می تواند شناسنامه شاعری او را ،
شکل دهد . زبان این قطعات ، شسته تر ، زلال تر
و پیراسته تر است و از نظر مفاهیم شعری ، کلمات ،
اسس بیشتری دارند و یکپارچگی بیشتری بر سراسر
شعر ، هم از نظر هماهنگی کلمات ، و هم از نظر
همراهی وزن و حالت ، و نیز زبان و محتوی ، حاکم
است . و مسلم است که هر چه به آخر کتاب نزدیک تر
شویم ، این یکپارچگی و انسجام را ، بیشتر حس
می کنیم . به پاره‌هایی از این گونه آثار ، دقت
کنید :

هر حکایتی ، شکایتی است

قصای ، زغصای است

از غروب آشتی ، کنایتی است

نه دگر کبوتر دلی که پرزند

در هوای پاک و روشن نوید ...

* * *

هر در چغای که باز می شود

از شکاف آن ،

دست استغناغای دراز می شود ...

(ص ۶۶ - گلایه)

* * *

و یا :

حیف و صد حیف ، کزین باغ
طعم آن میوه که روزی شیرین
بوی آن گل که زمانی دلخواه
مانده در گوشهٔ صندوقچهٔ یاد کهن
باد مینالد و می پرسد ،
کوگل و میوهٔ این باغ بزرگ؟ ...

(ص ۸۵ - حیف و ...)

و :
زبان روزگار ما ، اشارت است
نمی توان به روشنی ، سخن به باد گفت
که باد عاصی از حصارها ، به کوهها ، گریخته است
و نام باد ، بر زبان ، زبانه ایست
که بال خشم شعله را به بام خانه می کشد
در این زمانه ، باد ، کینه را نشانه ایست ...
(ص ۱۰۹ - اشارت)

و سرانجام :
باد ،

- بادی سرد ،
- باد شب

ریشه در گل ، شاخه دور از خاک
شاخه از ریشه جدا مانده ، شکوفه بار
ساقه اما پوک ...

(ص ۱۱۸ - تلاش)

و از این دست است "زائران شهید" و
"نامرد" و ...
در اشعاری از این دست است که زهری ، شاعری
امروزه موفق می نماید . شاعری که در زمانهٔ خود ،
در خانه خود ، در شهر خود و در میان مردمی از
همین زمانه ، در همین خانه و در همین شهر زندگی

می کند و به قول شاملو " خود ، شاخه ای از جنگل
خلق است " . او آنچه را که باید ، می بیند و فریاد
می زند ؛ اما نه به تنهایی ، بلکه از جسم مردم
می بیند . با گوش آنها می شنود و سرانجام از
زبان آنان سخن می گوید . و اگر چه نگاه ، خود
راه جریان های عظیم تر فکری ، و سیلان تلاشهای
زاینده تر نمی سپارد ، اما دست کم ، مثل دیگران ،
مدام در بند گرفتاریهای " مسائل آجنانی " هم
نست . عشق و عاطفه و دوست داشتن ، در آثار
او ، همواره جایی دارند ؛ اما این گفته ، به آن
مفهوم نیست که بپنداریم تنها جان مایه اندیشه
او همین هاست و حتی گوشهٔ جسمی هم به مسائل
ندارد . زهری ، بیو پاست و راه را می شناسد . ولی
هنوز ، در کتاب " گلایه " آن آهن آبدیده نشده
است که کلامش ، کلا ، " سیلان درد باشد و زبانش
زبان همهٔ مردم . هنوز در کار او ، غش وجود
دارد ؛ هنوز کلامش ، اثرش ، صاف و یکدست
شده است ؛ ولی ، او روزهای بهتری را باید در
انتظار داشته باشد . و آیا چنین است ، باید کتاب
سوم او را ورق بزنیم :

* * *

سومین کتاب زهری ، زیر عنوان " سینامه "
در سال ۱۳۴۷ ، چاپ و منتشر شد . با ارائهٔ آثاری
که در این کتاب به چاپ رسیده بود می شد دید
زهری ، فرم خاصی از شعر را ، که تا آن زمان از
سوی شاعران دیگر ، کم و بیش نمونه هایی نظیر آن
سروده و منتشر شده بود ، انتخاب و پی گیری کرده
است ، که بعدها ، تقریباً ، برای گویندهٔ خود ،
تشخصی به دنبال آورد . " سینامه " در حقیقت ،

به تهاجم - در اوج خزان - باد آمد
باد آمد
باد آمد

صبح دستان تنک ماهه باغ
خالی خالی بود .

در مورد قطعات این کتاب ، چه " شبنامه ها " وجه " قطره های باران " چند موضوع ، مطرح و قابل بررسی است .

۱ - زبان ، در اکثر این قطعات پیراسته است ، ولی گاه محتوی ، چشمگیر نیست ؛ یعنی در حقیقت وقتی قطعه به پایان می رسد ، خواننده از خود می پرسد " خوب ، که چی ؟ "

۲ - بی دقتی ها ، در مورد وزن ، هنوز شاعر را رها نکرده است . گو اینکه یکی از معاصرین ، در مطلبی که پیرامون کارهای زهری نوشته ، یاد آور شده است .

" شعر زهری ، چهره بی مشخص دارد ، در عین تازگی ، به سنت و تاریخ شعر و زبان درست متکی است . اندوهگین است و از تنهایی نالان . آهنگی خوش و متناسب دارد . گاه گریزی از دایره همان اوزان عروضی ، شاید به عمد ، نه به سهو . زبرادرب کهن از تنگنای وزن عروضی آگاه است و ... "

اما ، آیا ، هنگامی که شاعر ، به " لحظه های از نبوت " (۱) دست یافته است و در آن بی خویشی ناب ، بایاری وازه های دلخواه ، فضای را بر کاغذ طرح می ریزد ، و در این فضا ، خواننده شعر خود را ، در لذت معنوی کشف و شهود خود ، سهم

مجموعه دو کتاب است . نخست " شبنامه ها " که سی و هفت قطعه شعر کوتاه در قالب امروز است و این قطعات ، از ۹ مصرع تجاوز نمی کند ، آغاز هر قطعه اینگونه است : " شبی از شبها " . دفتر دوم که " قطره های باران " نام گرفته ، در برگزیده ۲۷ قطعه شعر کوتاه دیگر است و تفاوت آنها ، با قطعات شبنامه ، صرف نظر از تفاوت محتوی در هر شعر ، در این است که دیگر این قطعات با سطرهای چون " شبی از شبها " شروع نمی شود . زهری ، در این قطعات ، در حقیقت به صیادی می ماند که مدام در کمین لحظه هاست . او می خواهد لحظه بی را دریابد ، لمس کند و آنرا ثبت کند و این لحظه ها بیشتر لحظه های حسی و عاطفی شاعر هستند ، و گاه ، یادی از خاطره های ورمزمه بی در تنهایی و دل تنگی ، و مروری بر لذتی :

شبی از شبها ،

هرم گرم نفست ،

- چون تف ظهر تابستان -

بیدارم کرد

آه

چه شب داغی بود

* * *

و :

شبی از شبها :

گذری بود مرا در باغ خوابی

که تو در آن گل بودی

حیف این باغ رهی داشت به بیداری

* * *

و :

شبی از شبها

با هم و در کنار هم ، جلوه می کنند ؛
 گل ،
 برف سنگین را ،
 — هرگز ندیده است
 اما حکایتی ز شاخه ی پیری شنیده است
 از من شنو ، که زخم زبان بد
 — چون برف سنگین —
 با دل چه می کند

(ص ۵۶)

اگر مصرع اول را ، که با تفنن ، به گونه جدا
 از هم نوشته شده ، با رعایت حالت طبیعی کلمات
 بخوانیم ، وزن آن ، بر روال " مستفعلن مستف "
 خواهد بود ولی با التفات به وزن اصلی شعر که
 " معقول و فاعلات معاعیل و فاعلات " است می توان
 با تأکید بر تلفظ کلمه " برف " و سکونی بعد از
 حرف " گل " ، این مصرع را در آن وزن ، نشاند ،
 اما بلافاصله در سطر سوم — اما حکایتی ز شاخه
 پیری شنیده است — با دو سیلاب اضافی روبرو
 می شویم — مثلاً " یتی از " حکایتی " — و سرانجام در
 سطر پنجم — چون برف سنگین — وزن باز هم ،
 روال دیگری دارد — بر وزن مستفعلن فاع — نیز ،
 در شعر کوتاه (ص ۷۰) ، دو وزن ، یک قطعه چهار
 سطری را ، شکل داده است .

۴ — گاه ، می توان با دریافت حالتی که شعر ،
 ویژه و ویژه واژه ها ، قصد القاء آنها دارند ، واژه های
 بهتر و رساتری جایگزین پاره یی از کلمات کرد ؛

می سازد ، آیا شایسته است خواننده فارسی زبان را
 که در آفاق شعر مترنم او ، به گلگشت پرداخته ،
 ناگهان ، در مسیر راه پیمایی خود ، با یک ناهمواری
 مواجه سازد و او را از حالت ترنم ، بیرون بکشد ؟
 نمونه یی از اینگونه درشتی های وزنی را در این
 قطعات می بینید :

شبی از شبها ،
 بچ بچ گنگی ،

— در خلوت یک کوچه

طرح فریادی را

— در روشن فردا —

می ریخت

(ص ۱۸)

که در سطر چهارم ، " را " از نظر بیرونی
 اصلی وزن ، زائد می نماید . و یا ؛
 شبی از شبها ؛
 بوی یاسی که فروتن بود
 از پس چینهای باغ همسایه
 ریخت دامن دامن در خانه من . . .

(ص ۴۵)

که در سطر آخر ، اگر بر فرض یک " دامن "
 دیگر بعد از " دامن دامن " بر آن افزوده می گشت
 وزن حالت طبیعی تر داشت . اینگونه اهمال و رزیها
 را ، اگر نه به حساب لغزش های وزنی بگیریم — که
 نباید گرفت — بل ، لااقل باید گفت که سیر طبیعی
 وزن را ، در ذهن ، دچار خدشه می سازد .

۳ — و گاه ، لغزش های وزنی ، واقعا " رخ
 می نماید . و شعریه گونه یی شکل می گیرد که می توان
 گفت گاه ، دو یا سه وزن مختلف در یک شعر کوتاه

روستا ، اندیشمند روزگار سخت آینده است .

من به شوق شمع بالین ،

(ص ۶۳)

— سوختم

حسرتا ،

که در این سطر ، می توان به جای " اندیشمند " ، کلمه " اندیشناک " را ، که تلویحا " مفهومی از " بیمناک بودن " را نیز ، در خود مستتر دارد ، به کار برد .

— هم صحبتی ، یارم نبود
بس سخن ها بود ، لیکن شرم عشق
از دهان بی زبانم می ربود . . .

و سرانجام ، باید به زبان اصلی شاعر ، در این کتاب اشارتی کرد ، که زبانی است کم و بیش مستقل و همانگونه که در بالا اشاره شد ، پیراسته تر است و می توان استخوان بندی زبان شاعری زهری را ، در آن یافت .

* * *

گر مرا بشناسی از دیدار دل
دانی از من ، صورتی جز درد نیست
گرچه گرمی ،

— بر تنم خاموش ماند

سینه ام از آتش دل ، سرد نیست

* * *

(ص ۵۵)

و یا :

در گوشه ای افتادم و ،
— رخساره نهفتم

چون لاله کوهی ، به نهانگاه ،

— شکفتم

از خویش ، دو صد طعنه ای جانسوز شنفتم

رنجیدم و ،

اما ،

سخن سرد نگفتم .

* * *

من با کسی از خویش نگویم — که نگویم —
کس هیچ نداند که به جان ، بستنی اویم
گلزار من و ،

شعر من و ،

باده ای من اوست :

در خانه ای خود ، هر چه بجویم ،

کتاب دیگر ، — چهارمین مجموعه شاعر ، " و تتمه . . . " نام دارد . بعد از مطالعه این کتاب ، می توان دلیل انتخاب این نام را ، در ذهن شاعر ، یافت . در حقیقت ، زهری ، آنچه را که حاصل روزگار شاعری او — از آغاز تا زمان چاپ کتاب شبنامه — بوده ، در این کتاب گرد آورده ، و تلویحا " با انتخاب این نام ، یاد آور شده است که او فصل تازه ای از شعر خود را ، آغاز می کند و بر فصل گذشته ای ، هم از نظر زبان و بافت بیانی ، و هم از نظر محتوی و دید شعری ، نقطه پایان می گذارد . زیرا که آنچه در این کتاب گرد آمده ، از نظر تاریخ سرودن به روزگاری میان اولین سالهای شاعری قبل از چاپ گلابیه ، دومین مجموعه آثار شاعر حتی تا سال ۱۳۴۷ — تعلق دارد . و طبیعی است که از نظر حال و هوای زبان و مضمون ، در ادامه آثاری است که در جزیره و بعدها ، گلابیه به چاپ رسیده است ، به این سطرها توجه کنید :

— همه‌جویم .

(ص ۷۲)

و سرانجام :

خراب باده اگر نیستم ،

دریغی نیست

که از شراب نگاه تو ، مست مستم من

به هر چه از تو بجانم رسد ،

— نیندیشم

که من ز خویش جدا هستم و ،

" تو " هستم من .

(ص ۷۵)

با این حال ، آنچه " وتتمه ... " را از دو

کتاب " جزیره " و " گلایه " متمایز می‌سازد وجود

اشعاری است که هم از نظر زبان ، زنده‌تر و دینامیک‌تر ،

و هم از نظر محتوی ، سخت اجتماعی هستند . و

این اشعار ، به ویژه ، در حول و حوش سالهای

(۴۶ - ۴۷) سروده شده‌اند . و از سکوی این اشعار

است ، و از سکوی لحظات این سالهاست ، که

زهری شاعر ، به‌کیفیتی ممتاز در قلمرو شعر و شاعری ،

هم از دیدگاه زبان و هم از جهت محتوی ، دست

می‌یابد . پاره‌یی از بعضی از اشعار این کتاب

چنین است :

رعد ،

برق ...

و سپس ، باران ،

— چه بارانی ،

— چه بارانی !

رشتمای آویخته از آب

(ص ۱۷)

و یا :

زلزال برکه‌ها که آینه است .

— برای آسمان و آفتاب

برای بید

برای باد بادک رها به دست باد

نمی‌پذیرد آشنای درد را

و مرد را

که همچو مور خسته ، باز در تلاش دانه است .

(ص ۲۵)

و یا :

قلبیم .

ما سکه‌های قلب زمانیم

از دوستی ، اشارت ما را ،

— این آیه‌های رمز کتاب عتیق را —

آنان که زاد و رود جوان زمانه‌اند ،

بیگانانند .

(ص ۲۴)

و سرانجام :

طرفه‌تر بیفامشان ،

پیغام‌هی آردم دستانی ز خون شسته ،

ولی ناپاک

— آنچه می‌گفتند ، ما کردیم !

در حصار وهمتان ، هرگز نمی‌گنجد

آنچه ما کردیم ، خشت آخرین آرزوتان بود "

(ص ۲۸)

امتیاز دیگر اینگونه اشعار ، در روانی و یک

دستی زبان آنست ، با این اندیشه ، که وزن ،

دچار دگرذیسی و یا ناهمواری و درستی نمی‌شود

و برش‌ها ، دقیقاً " ، سر مفصلهای محور عروضی ،

فرود می آید . و نکته دیگر اینکه شاعر ، شعر خود را ، از گرد و غبار تأثیرها کاملاً ، پیراسته و آنرا به رنگ و حال و هوای خاص خود ، آراسته است . حال و هوا ، و رنگ و بویی که در مجموع ، شیوه خاص او را شکل می دهد و می تواند برای نام شاعر خود ، تشخیصی پدید آورد .

* * *

آخرین مجموعه اشعار محمد زهری ، " مشت در جیب " نام دارد که نام کتاب ، علاوه بر آنکه حال و روز همه اندیشمندان زمانه را ، به کنایت بیان می کند ، معرف موقعیت ویژه شاعر در روزگاری است که اشعار کتاب را سروده است .

نام کتاب ، وامی است از

MARCO- BELLOCCHIO ، و همه اشعار ، به جز دو

قطعه ، حاصل روزگار غربت شاعر است در لندن .

" مشت در جیب " اگر چه شامل دو بخش

است ، اما در حقیقت ، در برگزیده سه دفتر ،

با سه حال و هوای خاص می باشد . دفتر اول ، شامل

اشعاری است با زبان فخیم و کتابی ، دفتر دوم

اشعاری با زبان عامیانه و با وامی از چال و هوای

متلها و قصه های کودکانه ، و دفتر سوم ، اشعاری

کوتاه است با زبانی پیراسته و ادبی .

اولین قطعه کتاب ، " لندن ۷۵ " نام دارد .

شعری ، تصویرگر روزها و شبهای ملال آور لندن ،

روزها و شبهایی در حصار باران ، مه ، غربت ،

سوت کشتی ها و کارخانه ها و شتاب مردمی که باید

به هنگام به سر کار خود برسند . و شاعر ، در

تصویرگری لحظه های چنین شهری ، و مردمی از

این دست ، و تنهایی غربت بار خود ، گاه ، به

صید لحظه های نابی ، توفیق می یابد :

صبح باران ،

— ظهر باران ،

— عصر باران

شب ، همه شب ، باز باران ...

شهر در چنگال ابری با شتاب مردم پایین

یا نشسته در مه خاکستر مرطوب ...

(ص ۱۱)

ولی گاه ، در مسیر این تصویرگری ، زبانش

به ضعف می گراید و کلماتی که به کار می برد ، آنقدر

تحرك ندارند که در خواننده آنچنان تأثیری

شورانگیز ، کنند .

هست فریادی اگر ، نجواست

یا صدای سوت کشتی ،

— یا ترن ،

— یا کارخانه

یا طنین خسته زنگ کلیسا ،

— روز یکشنبه —

که دگر در گوش سنگین جوانان ،

مردده و نا آشناست

(ص ۱۳)

اما ، در " درچاهسار مغرب " بر عکس ، آن

حرکت و شور و جنبش ، آنچنان در زبان ریخته شده

که زبان و محتوی ، پا به پای هم ، به پیش می روند .

گفتند : شرق ، اینک

فرعون مومیایی ست

در محبس مثلث اهرام

تندیس بی مهارت سنگ شکستهای

(ص ۱۶)

در تخت سوخته ای جمشید ...

من می‌پرسم چرا در شعری از این دست ،
که کلمات ، نامأنوس ترند ، و حسن تر ، شعر در
القاء حالت شاعر ، به خواننده ، موفق تر است تا
در شعر ما قبل ، آنهم با یاری جستن از کلماتی
نرمتر ، مأنوس تر ، و شناخته شده تر ؟

اما از همان آغاز کتاب ، باز هم ، ناهمواریها
و لغزشها ، و ترک اولیها ، به سراغ شاعر
می‌آید ، در این جا ناگزیر از دادن توضیحی هستم ؛
زبان شعرا امروز در دو دهه اخیر ، با تلاش شاعرانی
چون شاملو ، فروغ ، م . آزاد ، یداله رویایی و
چندتن دیگر ، از نظر گاه وزن ، به ظرفیتهای
تازه‌یی دست یافت که یکی از آن ظرفیتهای ، در
تصرفی است که در روال اصلی وزن شده
است تا شاعر ، باز هم ، با امکانات و تسلط
بیشتری بتواند به ثبت لحظه‌های شاعری ، توفیق
یابد . نمونه چنین طریقت تازه را ، در قلمرو
زبان ، و کاربرد تازه تر از اوزان عروضی ، می‌توان
در اشعار فروغ و رویایی و آزاد بیشتر دید . در
چنین موقعیتی شاعر ، ضمن رعایت ریتم کلام ،

و موسیقی بحر ، وزن را ، بعد از تکرار چند
افاعیل ، دو مرتبه ، از آغاز اولین افاعیل ، به
کار می‌برد و آنرا به گونه‌یی در هم تلفیق می‌کند
که موسیقی و هارمونی آن بحر ، دچار ناسامانی
نشود ، و در گوش تأثیری خوشایند داشته باشد .
به این نمونه دقت کنید :

آیازنی که در کفن انتظار و عصمت خود خاک شد ،

— جوانی من بود ؟

(از شعر ایمان بیاورم فروغ فرخزاد .)

که در این سطر ، ضمن آنکه روال اصلی وزن

رعایت شده ، دقیقاً پس از پایان آخرین سیلا
و آخر جز ، افاعیل ، جزء تازه‌یی از آن ، با جو
قبلی ، پیوند خورده و ادامه یافته است .

این مقدمه بسیار فشرده و کوتاه را از آن گفته
تا به خواننده یاد آور شوم که نظیر چنین تلاش
در کارهای زهری ، اگر چه زیاد نیست ، اما هست
و آنجا که سخن از ناهمواری و لغزش وزن به میان
می‌آید ، منظور نه اینگونه تلاشهاست ، بل ، در
همان چهار چوب عروضی ، این لغزشها ، رخ
می‌نماید . نمونه می‌دهم :

" در تخت سوخته‌ی جمشید " از این دست
است . و می‌شد با افزودن یک " گاه " بر " تخت

آنها در حیطه وزن ، مهار کرد . یا :

اینک ،

غرب است

بر مرده ریگ چارگوشی عالم

قیم ،

— وصی و ،

— ناظر

بر بحر و بر شراع کشیده

یاد موافق را ، در بادبان فشرده

(ص ۱۷)

در این پاره هم ، دو لغزش وزنی است .
نخست ، سطر سوم ، با این کیفیت و ترکیب
در وزن ثقیل است و کلمه‌یی نظیر " مرده " و یا
" ریگ " ، از نظر وزن — و نه معنی — در آن زائد
می‌نماید . در سطر هشتم ، " باد موافق را " ،
در تقطیع طبیعی کلام ، وزنی دیگر به خود می‌گیرد ،
و هنگام خواندن ، باید به طور غیر طبیعی ، با

فرونا کبدها و تسریع های غیر طبیعی ، آرا باروان
 را اصلی وزن ، هماهنگ کرد .
 آن سر ، گاه ، مثل گذشته ، بی آنکه سه
 اسطریت کلمه توحی می بود ، و حاشی آن در یک
 شسطر ، و در کنار کلمات دیگر سبک و سکنی گردد ،
 تا کلمه بی در شعر ، و در کنار کلمات دیگر ، می نشیند ، و
 از دور فریاد بر می دارد که من در اینجا بگانه ام .
 به عنوان مثال از " دائما " در این سطر یاد
 در می شود :

" دائما " جتر است و باران است و

— بارانی .

و این عدم التعات به ظریف شعری ، و
 تا امکانات هم نسبی کلمات در کنار یکدیگر ، باعث
 می آید که ناگهان سطری ، که در حقیقت صریه آخر
 و سهیمکن ترین صریه شعری در یک قطعه شعری است ،
 به نسبا ، تا سر خود را ، در برخورد با حواسنده
 یا سویده از دست بدهد ، بلکه ، به دلیل وجود
 چند کلمه ، حالتی شبهه نه سوحی به خود بگرد .
 سر به سنگ ناگزیری می ززم ،

— زیرا

مرهم تدبیر این مجروح خود کرده ، — پشیمان گشته —
 — در قوطی هیچ عطار نیست !

(ص ۲۱)

عری نمی کند ، گاه ، کلمه می مانند " اطمینان " ،
 گاه " ناخوار " و گاه " دائما " این نقش را ایفا
 می کند و زمانی عدم توجه به کاربرد قسمتی یا تمامی
 یک صرب المل که از گفتن آن ، قصد سوحی عرابت
 طنز آسیر را دارد .
 در حالیکه در شعر " شهر فرنگ " ، واژه ،

" قوطی " ، دقیقا " به جا نسنه و نه سها بر
 زیبایی صوری و دروسی شعر ، لطمه می وارد ساخته ،
 بل ، معنوی عمیق نه شعر بحسیده است .
 چون من ،

— قوطی گند هیچی و بوجی —

در فاضلاب هرزه ، هزاران شناورند

(ص ۳۶)

رهی ، گاه ، در یک قطعه شعر ، آسجلا
 کلمات شعرا ، به نفس ، مله می کند ، که اگر هم
 خود شعر ، از نظرو وزن ، ایرادی نداشته باشد ، یا
 اینگونه کنایت ، به عوارض آن گرفتار می آید ، قطعه
 " ناسرا " چنین است .
 رعشه در چشمه نمی افتاد ،

اگر از فتنه ی دستی ،

سنگی

در دل آرامش ،

آسوب نمی انگیزت

ناسرا را که سزاست ؟

(ص ۲۹)

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رهنال جامع علوم انسانی
 در وزن در سطر بحم ، دچار
 احتلال می شود ، حال آنکه اگر سطرهای دوم تا
 بحم را ، یا در یک سطر می نوشت و یا لافل ،
 به باری علائم نقطه گذاری ، چنان می نوشت که
 حواسنده بگانی آرا در باید ، وزن ، هرگز ، احتلالی
 به خود نمی دید . به عنوان نمونه من ، صحیح آن
 را ، از نظر کنایت ، می نویسم :

رعشه در چشمه نمی افتاد ،

اگر از فتنه ی دستی ،

— سنگی ،

— در دل آرامش ،

— آشوب نمی‌انگیخت !

ناسزا را که سزاست ؟

شک نیست که زهری ، در فاصلهٔ زمانی میان چاپ اولین کتاب و آخرین کتابش ، بسیار خوانده و دربارهٔ کاستی‌ها و نقص‌های شعر خود ، تعمق کرده است ، اما این نکته را من در نیافته‌ام که انسانی چون او ، فهمیم و اندیشمند ، با وسواسی گران که گاه در انتخاب واژه‌ها نشان می‌دهد چگونه ممکن است به چند موردی که تا کنون شعر دم ، و به آنها پرداختم نیندیشیده باشد ، و برای من این معما باقی است که سرایندهٔ شعر موفق اسیر سوزمین — البته منهای پاره‌ای لغزش‌های وزنی ، ولی قابل گذشت — چگونه شعری ضعیف — از نظر زبان به ویژه —

همچون داد و ستد را بسراید ؟ و نیندیشد که "سطح ترقی" — لااقل در این قطعه — اصلاً "آن ظرفیت را ندارد که با دیگر کلمات این شعر ، بر یک جایگاه قرار گیرند ؟ و چگونه به سرنوشت وزن شعرش ، تا این حد در این شعر بی‌اعتنا بماند که ناکهان از نیمهٔ دوم شعر به بعد ، ریتمی دیگر به شعر بدهد ،

— عارضه‌یی بر اثر عدم التفات مجدد به برش مصرع‌ها — ؟

بخش دوم این کتاب ، دربرگیرندهٔ آثاری است که با وام‌گیری از زبان عامیانه ، و فضای متل‌ها و قصه‌های کودکانه ، و تلفیق آنها با برداشت‌هایی از زندگی امروز ، شکل گرفته است . زهری در این راه ، گاه موفق است و گاه هم ، اصلاً موفق نیست . دو نمونه از این نوع کارها را به دست می‌دهم . اولی زیباست ، موجز است ، با استفاده از

فضای یک بازی کودکانه گرفته شده است .

اون درخت ته باغ

لخت و عوره ، دیگه از سیب‌های سرخ

من میگم :

— "چیدش ، "

"چیدش! ..."

تو میگی :

— کی بود ، ؟

— کی بود ، ؟

اون میگه :

— من نبودم !

والسلام ،

نامه تمام .

* * *

بازم اما شب تاریک که میاد

بیشترک

بیشترک

لخت و عور همیشه درخت از سیب سرخ .

(ص ۵۴)

و به این نمونهٔ ناموفق دقت کنید که اگرچه

در آغاز تصویری و درینی به دست می‌دهد ، اما در

سطرهای پایان ، به دلیل عدم توازن میان کلمات ،

شعر ، حالتی دیگر به خود گرفته است .

تو بهار بود که نشون کرده بودیم

لب رودخونه ، درخت گیلاس

چه هوایی ، چه صفایی ، که نپرس

* * *

نه پرنده پر می‌زد

نه تنابنده از اونجا گذرش می‌افتاد

را دنج دنج ،

آز در و دریند ، فرق ،

۱ روزای جمعه کجا ؟ -

ش - اونجا

آ جایی و دود و دوایی ، که نپرس

* * *

حالا هیئات که نیس

د لب رود خونه درخت گیلان ،

تو بهار ،

همه رودخونه رو

ر با درخت گیلان

ر " پارک وی " تاخت زده

با دو رود خونهی قیر

ر چه بلایی ، چه بلایی ، که نپرس !

(ص ۵۶)

معجون جوان و پیرو شرقی و غربی

تسبیح دراز صفت دانه

می افتند

تک

تک

تک . . .

آمد خط بیست و هفت

کنده سدا از جا صف

۲ - لغزهای وری

... رسورها ،

در موسم تسلط باران

هرگز به باغهای سکوفه

بورش نمی برند

ناکی باران

با نیزه های تفره ، بورش می برد به باغ ؟

که درسطر آخر " می " از کلمه " می برد " ، ار

لحاظ ورن ، زائد است . و از این نمونه ، کم نیست ،

۳ - زهری ، در رویارویی با لحظاتی ارزندگی

ایسان عربی ، دچار گفتمی می شود ، و حاصل کار او

قطعاتی است که به دلیل عدم تحرک در جوهر کلمات

و ترکیبات ، فاعل سوراگیری است . به این قطعه دقت

کنید ، که در نظر آخر آن ، ورن هم ، دچار تا گنید

و سریع عبر طبعی است .

ترمزی ،

- با روزه ای از جرخ

و توقف ، تا سگی از عرض راهی با تا ئنی بگذرد

و هم او ، با بمب ،

فارج میروبانند در اقلیمی که می روید از آن مشتق و فریادی

۱ و دفتر سوم ، در برگزیده آثاری است که

می شد - و یا می شود - آنها را در ادامه کتاب

" سینما " چاپ کرد ، چرا که هم از نظر شکل ، و هم

از نظر محتوی ، در ادامه همان کارهاست . در مورد

آثار این دفتر ، چند نکته گفتمی است :

۱ - زهری ، در تصویرگری مادهای زمانه ما ،

با زیبایی که انتخاب کرده ، موفق نمی نماید . چرا

که کلمات شعرا و ، از کشیدن یار اندیشه او ، ناتواند ،

و این ، باعث عدم توفیق او شده است . از این

دست اشعار ، کم و بیش فراوانند ، مصافا " به اینکه

گاه ، همان مسئله قدیمی ، که اصلا " جزئی از سبوه "

شاعری زهری است ، یعنی عدم رعایت برش مصرع

در مفصلگاههای طبیعی ، به کارش لطمه می رسد .

صف ، منتظر سرخ دواشکوبه

۴- گاه ، قطعاتی است که با التفات به حال
وهوای غربت شاعر ، در آن سالهای باران و بیگانگی
می توان حق به شاعر داد که چنین قطعه‌یی ، لحظه‌یی
پر شکوه و خاطره انگیز از او را در خود جای داده باشد ؛
اما ، برای خواننده ، آنهم خواننده‌یی که آثار با
ارزش از زهری خوانده است ، این قطعه ، بی نمک و
زائد می نماید .

چون نغمه کبوتر قاصد

آواز تغه‌های در پست صبح بود

- آن جو بیار نازک پیغامهای دور

گل از کلم شگفت :

من نامه داشتم .

(ص ۹۳)

۵- و گاهی ، پاره‌یی از قطعات ، هیچگونه

نشانه‌یی از جوهر شعری در خود ندارند ، تنها شعارند
و بس :

هر شب ،

نام تو ، ای پلید

اسم شب سراسر شهر است !

(ص ۱۰۹)

۶- و سرانجام ، گاهی بازی با کلمات است

و اگر چه ممکن است در برخورد اول ، خواننده سطحی

را برانگیزد ، اما خواننده معمولی هم حتی ، پس از

انعام قطعه از خود می پرسد :

خوب ؟ که چی ؟ :

من نوشتم از راست

تو نوشتی از چپ

وسط سطر رسیدیم بهم .

(۱۱۰)

مثلا " یعنی القای این اندیشه که همه راهها به

یکجا ختم می شوند و هر کس با زبان متفاوتی ، اندیشه‌یی

واحد را می گوید ؟

و این نمونه که تفتن ، هدف اصلی است و بازی

با کلمات به گونه تجانس سازی :

گل صد تومانی را پرپر کردم

که بپردازم

سهم خود را ز تماشای گل روی کسی

(ص ۱۱۲)

اگر زهری ، زبان خود را ، از کلماتی که باید

بپراسته شوند بپیراید ، اگر به کاربرد کلمات ،

جدی ترین کرد و اگر به وزن شعری سلامت آن بیندیشد ،

همه اسباب و شرایط شاعری در او جمع است ؛ چرا که

اهل امروز است ، غمی دارد از آن مردم و خودش و

زبانش به مبارکی ، به خود او تعلق دارد ، و مردم

زبانش را در می یابند

با کوتاه ترین شعر زهری ، و در عین حال

کوتاه ترین شعر معاصر ، که سرشار از زیبایی ، معصومیت ،

و در عین حال آکنده از غم غربت است این مقال

و ا به پایان می برم :

علوم انسانی

غروب ،

غربت

آه !

نمونه‌های شعر زهری از ۵ مجموعه او :